

پزشك قانونی به تیمارستان دولتی سرکی کشید و مردی را میان دیوانگان دید که به نظر خیلی باهوش می آمد وی را صدا کرد و با کمال مهربانی پرسید: می بخشید آقا شما را به چه علت به تیمارستان آوردند؟

مرد در جواب گفت: آقای دکتر بنده زنی گرفتم که دختری ۱۸ ساله داشت. روزی پدرم از این دختر خوشش آمد و او را گرفت. از آن روز به بعد زن من، مادر زن پدر شوهرش شد و چندی بعد دختر زن من که زن پدرم بود، پسری زایید که نامش را چنگیز گذاشتند.

چنگیز برادر من شد زیرا پسر پدرم بود. اما در همان حال چنگیز، نوه زنم بود و از این قرار، نوه من هم می شد و من پدر بزرگ برادر تنی خود شده بودم. چندی بعد، زن من پسری زایید و از آن روز، زن پدرم خواهر ناتنی پسر من و حتی مادر بزرگ او شد. در صورتی که پسر من برادر مادر بزرگ خود و حتی نوه او بود.

از طرفی چون مادر فعلی من یعنی دختر زنم خواهر پسر من می شود، بنده ظاهراً خواهرزاده پسر من شده ام. ضمناً من پدر و مادرم و پدر بزرگ خود هستم. پس پدرم هم برادر من است و هم نوه ام.

حالا آقای دکتر اگر شما هم به چنین مصیبتی گرفتار می شدید آیا کارتان به تیمارستان نمی کشید؟